واضح والحق لایح والداعی قد اسمع فما التخیر بعد هذا الا من عمی توفی رحمه الله
فی سنة اربعین ومائتین وقبره ببلخ یزار ویتبرک به یحیی بن معاذ الرازی رفع الله
روحه از طبقه اولی است کنیت او ابوذکریا است ولقب او اعظ یوسف بن الحسین
الرازی گفت بصد وبیست شهر رسیده ام بدیدار علما وحکما ومشایخ هیچکس
ندیدم قادرتر بر سخن از یحیی معاذ رازی ووی گفته انکسار العاصین احب الی
من صولة المطیعین شیخ الاسلام گفت وقتی بود که مریدرا در طاعت افکند واز الجا
بدپیرون آرد یعنی در غرور افکند ویا در معصیتی وویرا از ان نیکو بیرون آرد
دران غفلت وی را بجهد مشغول کند ونظاره خود بوی ارزانی دارد خداوندت
هرچه کند وخواهد تواند ووی را رسد وایمن بودن بر هر دو مکر وغرور است
که حکم او دران ندانی وعاقبت خود ندانی باید که دلیر نباشی که الله تعالی کلام میکند
از قومی که دلیر وار در معصیت وی میروند ومیگویند سیغفر لنا این خود ما را
پیامرزند هیچ چیز در گناه دلیر وار حقیر داشتن اونیست در حقارت آن منکر دران
نگر که با که میرود یحیی معاذ را گفتند قومی اند که میگویند که ما بجایی رسیده ایم
که ما را نماز نباید کرد گفت بکو رسیده اید اما بدوزخ رسیده اید ووی گفت صدق
المحبة العمل بطاعة المحبوب وهم وی گفته زاهدان غربا دنیا اند وعارفان
غربا آخرت وهم وی گفته که حق سبحانه وتعالی قومی را دوست داشت دل ایشان
در خود بنشست دوست تر دارد وهم وی گوید که هر که از دوست خود دوست

دوست ندید وهم وی گفته که اهل معرفت وحش الله اند در زمین با انس مولی انست
گفت وهم وی گفته که حقیقت محبت آنست که به برنهیفزاید وبجفا نکاهد قال اهل
التاریخ خرج یحیی ابن معاذ الی الحج واقام بها مدة ثم رجع الی نیشابور ومات بها سنه
ثمان وخمسین ومائتین خلف بن علی رحمه الله تعالی وی از بصره بوده ویحیی
معاذ صحبت داشته بود وی گفته که وقتی در مجلس یحیی بودم یکی را وجدی پدید آمد
دیگری از شیخ پرسید که وی را چه بوده است گفت سخن خدای شنید سر وحدانیت
بر دلش کشف شد صفت انانیت محو شد ابویزید البسطامی قدس الله تعالی سره
وی از طبقه اولی است نام وی طیفور ابن عیسی ابن آدم ابن سروشان است جد او
گبری بود مسلمان شده از اقران احمد خضرویه وابو حفص ویحیی معاذ است وشقیق
بلخی را دیده بود وفات او در سنه احدی وستین ومائتین بوده ودر سنه اربع
وثلاثین نیز گفته اند واول درست تر است واستاد وی کردی بوده وصیت کرده
که هرمز فروتر استاد من نهید جهت او وی از اصحاب [illegible] بوده ولیکن وی را ولایتی
کشاد که مذهب دران پدید نیامد شیخ الاسلام گفت که بر بایزید فراوان دروغها
بسته اند یکی آنست که وی گفت شرم چنمه زده مرا بر عرش شیخ الاسلام گفت این سخن
در شریعت کفر است ودر حقیقت بعد حقیقت درست میکنی بفراید آوردن خویش
حقیقت چنین پرستن از خویش حقیقت نباشد خود پرستن کن بر امر گفتن خود کفر است
دیدو کاکی درست میکنی وابر رسیدن باید قرار رسیدن واحضری گفت کی